مارتین هایدگر و همسرش، حوالی ۱۹۷۰

آفرینش لحظه اصیل

روزمرگی در نگاه هایدگر

◆ سعیده سادات موسوی

روزمرگی، دارزترین شکل زندگی کردن انسان است فرمی از بودن که انسان‌ها را شبیه به همه می‌سازد و این پدیده‌ای برای در کنار هم بودن انسان‌هاست و بستری که انسان‌ها زندگی روزانه و عادی را در آن سپری می‌کنند.

هنگامی که به روزمرگی می‌اندیشیم سؤال‌هایی به ذهن متبادر می‌شود در آغاز اینکه به راستی روزمرگی چیست؟ آیا روزمرگی از جایگاهی برخوردار است که مورد تفکر و تأمل فلاسفه قرار گیرد؟ آیا روزمرگی این شایستگی را دارد که مورد تفکر فلاسفه قرار گیرد؟ آیا تفکر و غور در روزمرگی، نگاهی نو برای انسان به دنبال دارد؟ آیا روزمرگی در ذات خود پوچی و بیهودگی است؟ اگر پاسخ مثبت باشد آیا فلاسفه در باب روزمرگی به معنای در روزمره بودگی رفتن است؟ آیا روزمرگی امری مذموم است یا چنان که انسان را باید از آن برحذر داشت؟ آیا روزمرگی از انسان جدایی‌پذیر است؟ آیا روزمرگی به مثابه یک خطر برای انسان تلقی می‌شود؟ آیا روزمرگی... ؟ هزاران پرسش در ابتدای امر به ذهن انسان متبادر می‌شود سؤالاتی از این دست که به هنگام تأمل در باب روزمرگی برای انسان حاصل می‌شود.

اگرچه روزمرگی چندان مورد توجه فلاسفه پیش از هایدگر قرار نگرفته بود اما مارتین هایدگر (۱۹۷۶-۱۸۸۹)- فیلسوف آلمانی- با نگاهی نو به وجود انسان، بحث از روزمرگی را بحثی بسیار مهم دانست. از نظر هایدگر، فیلسوفان گذشته روزمرگی دازاین را نشناخته‌اند یا از نظر دور کرده‌اند در حالی که فیلسوف از نظر وی پیش از هر چیز انسان است و خود در متن زندگی هر روزه، ابهام را سپری می‌کند اما گویی شایسته خود نمی‌بیند که به این روزمرگی باز گردد و آن را مورد تأمل و بحث قرار دهد. روزمرگی در نگاه هایدگر، یگانه آغازگاه درست فلسفی است؟[1]

فهم بحث روزمرگی در هایدگر، نیازمند فهم و بررسی ۲ مفهوم یعنی «دازاین» و «داسمن» است. شناخت و دانستن معنای مفهوم دازاین و داسمن، ما را به شناختی از روزمرگی رهنمون می‌کند. به عبارتی دازاین و داسمن در اندیشه هایدگر، کلید فهم روزمرگی است. به این ترتیب در ابتدای مقاله به بحث در باب معنای دازاین و داسمن در هایدگر می‌پردازیم و سپس روزمرگی را از نظر می‌گذرانیم.

انسان در اندیشه هایدگر

به بیان دیگر، می‌توان گفت محور تأملات فلسفی هایدگر، انسان است. او با نگاه نقادانه‌ای که نسبت به تعریف انسان در فلسفه سنتی دارد، بر آن است که معنای جدیدی برای انسان بیابد تا بر آنچه مفهوم سنتی انسان فاقد آن است، دلالت کند.[2] هایدگر معایب و سختی‌های بشر امروز را برآمده از آبحران می‌داند یکی بحران بی‌خانمانی انسان و دیگری بحران نیهیلیسم وجودی وی. این بحران هر ناشی از تعریف انسان نزد فلاسفه سنتی می‌داند.

به عبارتی هایدگر، نگاه سوژه‌ای فیلسوفان گذشته به انسان را دلیل بی‌خانمانی انسان و جدایی‌اش از عالم می‌داند. وی در تلاش است که نگاه خود را از انسان ارائه دهد، نگاهی که کاستی‌های تعریف فیلسوفان گذشته از انسان را نداشته باشد. در مورد انسان وقتی مفهوم سنتی را لحاظ می‌کنیم ویژگی‌های اصلی او را که در زندگی روزمره با آن درگیر و آشنا هستیم، مفقود می‌یابیم. این ویژگی اصلی، توجه به «وجود» انسان است. به لحاظ همین «وجود» است که هایدگر انسان را دازاین می‌نامد. هایدگر تأکید می‌کند که این قضیه

در بر داشت سنتی، باعث شده است که در دوران جدید انسان بیشتر از آن حیث که یک فاعل شناسایی (ذهن) است مورد بحث قرار گیرد.[3]

هایدگر انسان را به عنوان دازاین معرفی می‌کند. واژه دازاین در زبان آلمانی متشکل از ۲ جزء Da به معنای «آنجا» و Sein که به معنای «بودن» است. انسان یعنی همان Dasein، به عنوان موجودی که در عالم است معنا پیدا می‌کند. به عبارتی دیگر، اگر انسان عالم نداشته باشد، آنگاه وجود ندارد. بنابراین هیچ انسانی نمی‌تواند بدون عالم باشد. به این ترتیب هستی انسان یا حضور انسان در عالم گره خورده است و به بیان هستی انسان بدون حضورش در عالم بی‌معنا تلقی می‌شود. معنا و مفهوم جهان و عالم مورد نظر هایدگر، متفاوت با معنای آن در فلسفه سنتی است. در تعریف سنتی از جهان به «مجموعه اشیا یا هستومندها» ابعاد و شرایط اصلی برای ما مبهم بودند و هایدگر با ارائه معنای وجودی برای جهان، کوشید آن ابهامات را برطرف کند.[4]

از نظر هایدگر، تنها حقیقت موجود هستی انسان است. انسانی که در هایدگر به عنوان دازاین و امر حاضر در عالم شناخته می‌شود.

در نظر وی، انسان در تلقی سنتی که از دکارت و ارسطو به جای مانده است، به دلایل که یکی فراموشی و در می‌تقلیل ماهیت او و تبدیل شدن انسان به سوژه است، انسان بی‌جهان شد. هایدگر قصد دارد که به دلیل فراموش شدن انسان را جسمی و وجود داشتن که ملازم حضور داشتن و در عالم بودن انسان است، تحلیل کند. هایدگر با اطلاق مفهوم دازاین به انسان، سعی کرده نشان دهد که انسان یک سوژه یا تابع نیست. انسان سوژه‌ای نیست که بر فراز جهان ایستاده باشد و بتواند قاطع از ارزش گذاری با آن مواجه شود

بلکه دازاین و جهان چنان درهم تنیده‌اند که امکان جدا ساختن آنها از یکدیگر وجود ندارد. از نظر وی این درهم تنیدگی برخورد با سوژه‌ها و ابژه‌ها را شامل می‌شود. هایدگر تأکید می‌کند که نگاه کانتی، دکارتی، مسیحی و ارسطویی به انسان را باید کنار گذاشت و به عنوان واقعیتی که وجود دارد به سراغ انسان رفت.[5]

روزمرگی، محصول ارتباط با «دیگری»

هایدگر تلاش کرد که با ارائه انسان به عنوان واقعیت دارای عالم، قدم در حل بحران بی‌خانمانی انسان گذارد. انسان معاصر بنا به تحلیل وی، عالم ندارد و جای خود را در عالم گم کرده است. به این ترتیب با نگاه هایدگر به انسان و عالم و رابطه انسان و عالم با یکدیگر، جایی برای اثبات عالم باقی نمی‌ماند زیرا که عالم همان نسبت‌ها و رابطه‌هایی است که انسان برقرار می‌کند. انسان از هنگامی که هستی‌اش را آغاز می‌کند، دارای ارتباط با یک امر و او بسیار جزئی و سطحی است. به عبارتی دازاین از جایی و لحظه‌ای که وجود دارد همراه با دیگران است. انسان واقعیتی است که شناختش مبتنی است بر نسبت‌ها و ارتباطاتی که با دیگران برقرار می‌کند.

دازاین از حضور دیگری به معنای بسیار کلی باخبر است و از تعامل و افکار دیگران، تصورهایی دارد. جهان دازاین به گونه‌ای و با دین، جهانی همگانی و گشوده به روی دیگران است. هر دازاین فهمی از هستی دارد و در این فهم دیگری دخیل است. جهان متعلق به یک دازاین نیست. هر دازاین جهان خود را می‌سازد و این ساختن بدون ارتباط با دیگری میسر نیست. دازاین نمی‌تواند فهمیده شود مگر اینکه همچون موجودی در این جهان زندگی کند. جهانی که دازاین به گونه‌ای

ضروری و چارناپذیر در آن با دیگران شریک است. بنابراین، این امر مسلم است که شرط زندگی دازاین با دیگران هستند. نمونه کلی و نوعی دیگران «هر کس» است. هر کس در زبان آلمانی در واقع همان واژه معروف Dasman است که ما بعد از آن استفاده می کند. Dasman تعیین کننده دازاین می است. هیچ کس در زندگی هر روزه خویشتن، ناب نیست و نمی تواند باشد. دازاین موضوع دیگران است و می هستم «همان هستی با دیگران» است.[۴]

انسان در نسبت برقرار کردن در عالم همواره با یک «هر کس» یا «هر چیزی» یا «هر فرهنگی» روبه رو می شود. این دلمشغولی اگر متقابل یا ساختار ماهوی دازاین است و نه شرطی که بتوان از آن چشم پوشید. انسان همواره با یک دلمشغولی روبه رو است.[۵]

دلمشغولی دارای ۲ کارکرد مثبت و منفی است. دلمشغولی هر کارکرد مثبت خود، منشأ امکانات جدید برای انسان می شود و انسان را در باور کردن خویش یاری می رساند و در کارکرد منفی، خود حجاب میان انسان و وجود می شود به طور مثال «مرید بودن در صورتی می تواند مثبت باشد که برای من امکانات جدیدی را فراهم کند نه اینکه بخواهد به جای من تصمیم بگیرد و انتخاب کند. مثلاً اگر من خود را به فرد یا فرهنگی که اصیل است بسپارم و آن فرد یا فرهنگ به جای من انتخاب کند منفی است. یا اگر من در برابر انواع و اقسام تحلیل های رسانه ها منفعل باشم و به دنبال این از نظری که متعلق به من است غیاب کارکرد منفی دلمشغولی ظهور کرده است. در چنین حالتی من آزادی را از خود سلب نمی کنم بلکه امکانات خود را تحت اختیار شخص دیگر قرار می دهم.[۶]

«هر کس» قابل اطلاق به یک فرد نیست و کلیتی است که تمام رابطه های انسان از سطحی ترین تا عمیق ترین آنها را پوشش می دهد و به شدت قدرتمند است. دازاین به عنوان موجودی که با دیگران زندگی می کند تابع دیگران می شود و دیگر خودش نیست. خلاصه زندگی معمولی و هر روزه ای که دازاین در پیش می گیرد از آن جهت که تماماً وابسته و تابع دیگران است، اصیل نیست. دازاین با این تابعیت، از خود واقعی و منحصر به فردش دور می شود و یکی مانند دیگران می شود. در این شرایط تنها خود انسان است که می تواند منجر به ایجاد تغییر در این وضعیت شود. از آنجا که پیش فرض و لازمه هر تغییری آگاهی است، پس لازم آن است که انسان ابتدا بفهمد و آگاه شود که خویشتن خود را گم کرده است. سپس در صدد یافتن خود برآید.

از نظر هایدگر این حکم که می گوید «خودت را بشناس» به معنی آن نیست که از جامعه رو گردان شویم و کنج عزلت را برگزینیم تا یک «من محض» پیدا کنیم. خودشناسی واقعی عبارت است از اینکه جایگاه خویش را در جهان بیابیم و بنابراین با فرهنگ و اجتماع درگیر باشیم. اینکه به یک خود برتر، جهان و جامعه را در برابر قرار دهیم و به «من استعلایی» مجرد دست یابیم.[۷]

یافتن خود و اصالت داشتن، به معنای قطع تمام رشته روابط با دیگران نیست. دازاین اصیل انسانی است که با دیگران زندگی می کند و در عین حال آگاه است که من اصیلش در هیاهوی ارتباطات گم نشود. دازاین اصیل، رابطه ای تازه و متفاوت با دیگران می سازد و شکل تازه ای از بودن را تجربه می کند که فقط به خودش اختصاص دارد.

انسان در زندگی می تواند انتخاب های اصیل داشته باشد و در نتیجه زندگی اصیل داشته باشد. همچنین می تواند خود را به دلمشغولی بسپارد و در نتیجه انتخاب های سطحی داشته باشد. این فعالیت در برابر دلمشغولی منجر به روزمرگی در انسان می شود. در زندگی روزمره، انسان اصرار و تلاشی برای برتر بودن و بالاتر رفتن و موفق شدن و ولی کمال ندارد و خود را به دست موج می سپارد و تلاشی برای انتخاب اصیل خود نمی کند.

از نمایه روزمرگی این است که انسان از «مرگ - آگاهی» جدا می شود. در فلسفه هایدگر، آگاهی از تناهی و اندیشیدن به مرگ بسیار حائز اهمیت است. زیرا انسان با آگاهی از تناهی اش متوجه فرصت اندک حیاتش می شود و فرصت را مغتنم می شمارد و از امکانات محدودش بیشترین استفاده را می کند. پس انسان موجودی معطوف به مرگ است و به این ترتیب باید از مرگی که در انتظارش است آگاه باشد تا انتخاب های فرصت انجام دهد. انسان اصیل، موجود معطوف به مرگ آگاهی است. دلمشغولی هنگامی که حجابی برای انسان می شود و در کارکرد منفی خود ظهور می کند این مرگ - آگاهی را از انسان می گیرد.

روزمرگی از آنجا که نزد هایدگر از اهمیت قابل توجهی برخوردار است، بسیاری است که توجه و تامل و تفکر مرا و کار زدن حجاب تکرار و عادت باعث می شود که دازاین به شکلی از اصالت برسد و خود را بیابد. هایدگر نگاهی منفی نسبت به روزمرگی ندارد و نگاهش نگاهی طرد کننده و متنفرانه به روزمرگی نیست. این پتانسیل در انسان وجود دارد که با دیگران زندگی کند اما همچون آنان نیندیشد. انتخاب نکند و اخلاق و آداب آنها را نپذیرد. چه آن که هایدگر در «هستی و زمان» بیان می کند که «اگزیستانس اصیل و حقیقی چیزی نیست که در سطح روزمرگی شناور باشد. از لحاظ وجودی، این اصالت حقیقی، طریق موجه و متعادلی است که روزمرگی در آن درک می شود».[۸]

هایدگر توضیح می دهد که هر روزگی، آن شیوه وجودی ای است که دازاین با آن زندگی اش را سپری می کند، خواه خودش زندگی را رهبری کند یا برای اساس «یا همدیگر زیستن» چنین کند.[۹] بر اساس این گفتار هایدگر، انسان از زندگی روزمره ها نمی شود و این گونه نیست که زندگی اصیل و حقیقی خویش را فارغ و جدا از دیگران بیابد. حتی انسانی که تمام سعی اش بر این است که زندگی اش را بر اساس انتخاب های اصیل خود شکل دهد، هر چند در جزئی ترین جنبه ها تحت سلطه هر کس و روزمرگی قرار دارد.

هایدگر در برابر تصوری مقتدر روزمرگی، به مفهوم «مصمم بودن» را قرار داده است. دازاین می تواند بخواهد و عزم جزم کند که مثل دیگران یا همگان نیندیشد و زندگی نکند و تابع اخلاق و استیازهای جمعی نشود. با وجود این، نگاه هایدگر به هر روزگی یک سنتی نیست. بیش برآمده از زندگی روزمره می تواند در برابر بینش علمی قرار گیرد و این به زیان بینش هر روزه نیست. علم است که با بی توجهی به زندگی هر روزه کسم می آورد. هایدگر اما آن نیروی مهم و ویرانگر عادت را که در دل هر روزگی نهفته، دشمن می دارد. چونانی که هر روز در صحرا به سر می برد دیگر غروب زیبای خورشید را نمی بیند و چنگلیان دیگر جنگل را همچون تماشایی مرموز نمی شناسد. ساحل نشینان آوای امواج را نمی شنوند و کسانی که در شهر زندگی می کنند به عناصر و برانگیز زندگی شهری عادت می کنند و ناهمخوانی آنها را با آزادی در می یابند.[۱۰]

هایدگر با رسیدن به این نگاه راه حل هایی برای بحران امروز در نظر می گیرد که انسان را سوق دهد به سوی وجود خویش و افقی که او را از روزمرگی محض برهاند و انسان را با وجود خویش آشتی دهد. از نظر هایدگر از آنجا که شعر، زبان وجود است می تواند ما را یاری رساند تا از بحران هایی که در آن افتاده ایم رهایی یابیم. وی بر این باور است که شاعر، جامعیت ناشی از دلمشغولی روزمرگی را که توام با ورایی و زندگی سطحی است برملا می کند. پس شاعر، هم صورت انسان در زندگی روزمره را نشان می دهد و هم راهی برای رهایی از این اسارت پیشنهاد می کند. شاعر هم خطر و هم راه نجات از خطر را گوشزد می کند. شاعری که هر دو وجه را لحاظ کند، ملک الشعرا است. از نظر هایدگر، ما انسان به خصوص بشر غربی، بیش از هر چیز به شعر احتیاج دارد زیرا شعر، تفکر می سازد و اجازه دوشل کردن می دهد و انسان را در برقراری نسبت توانایی کند.[۱۱]

در زندگی روزمره یک بیان سازی و هم شکل شدن اصل است در حالی که ذات تفکر و فلسفیدن پویایی است و جایی برای ایستایی و یک شکل بودن باقی نمی گذارد و ذات بحران در این همشکل و یکسان شدن همه است. اینکه همه مثل هم رفتار کنند. اینکه من اصیل که خاص یک انسان است گم شود. اینکه همه مردم یکی شوند. دازاین به طور کلی نمی تواند با دیگران مخالفت کند و راهش را جدا سازد بلکه در جنبه هایی از آنها جدا شده و برای انسان انتخاب خود عمل می کند. انسان با این انتخاب اصیل، لحظات نابی را فراهم می آورد که اختصاصی به من دارد و به تعبیر هایدگر، لحظه اصیل می آفریند ◆

پانوشت ها

۱. بلیک احمدی، هایدگر و پرسش بنیادین، تهران: نشر مرکز، ص ۲۲۰.
۲. خاتمی، محمود، جهان در اندیشه هایدگر، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ص ۱۱۲.
۳. همان، ص ۱۱۳.
۴. همان، ص ۱۱۲.
۵. درس گفتارهای دکتر خاتمی، پاییز ۱۳۸۶.
۶. هایدگر و پرسش بنیادین، ص ۲۲۳.
۷. درس گفتارهای دکتر محمود خاتمی، پاییز ۱۳۸۶.
۸. همان.
۹. جهان در اندیشه هایدگر، ص ۱۵۲.
۱۰. هایدگر، مارتین، هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی، انتشارات ققنوس، ص ۱۲۹.
۱۱. هایدگر و پرسش بنیادین، ص ۲۲۱.
۱۲. همان، ص ۲۲۲.
۱۳. درس گفتارهای دکتر محمود خاتمی، پاییز ۱۳۸۶.

بچه های مارکس و کوکا کولا

مطالعات فرهنگی به عنوان دانش خرد

◆ عباس جان نثاری

یک نگاه به سالهای انقلابیون می ۶۸ و فرانسه بیندازید. فرمدهای تحیل، «فرانسه بگیر باشید، تلمکی را طلب کنید»، «ممنوع کم تر به ممنوع»، «بیش از سر بیرون کشید»، «هر های رسانی هاد دیوانه خلعه هاد حیوان سنتال هاد ایز کنید»، «چه بالاتر از ۲۰ سالگی اعتماد نکنید»، «عشق بازی کنید نه جنگ بازی»، «زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند»... این شعارها در فضایی سر داده می شدند که در نقطه ای دیگر از اروپا، در منچستر انگلستان، مطالعات فرهنگی داشت اولین گرمهای بعد از اصلی اش را در آثار ریمند ویلیامز، هوگارت و تامپسون سر می داد.

اما از این شعارها چه در می یابید؟ رابطه این شعارها با مطالعات فرهنگی چیست؟ آشنا کنی می ۶۸ با مطالعات فرهنگی در کجاست؟

می توان آغاز دهه ۶۰ را مصادف با افول کلان روایت هایی دانست که با منطق و احکام کلی خویش سعی در نشان دادن سرنخ در زندگی و جریان داشته روایت هایی که از این علم فلسفه اخلاق و ... منتج می شد و سپس پس از روز هزاران جنگ و جنایت و جریان بری در طول تاریخ بشری شده بود. کلان روایت هایی از جنس ایدئولوژی هایی که بیشتر و سرمایه داری که اسطوره سرنوشت بشر را در امورهای خویش فراهم می آوردند. دهه ۶۰ ... آغاز جریانی بود که در پیش و نگرش نسبت به سرو ... مشترک های بسیاری با یکدیگر داشتند از آگاهی که در این دهه آغاز شده است می توان به جنبش های دانشجویی از و با مطالعات فرهنگی در جریان بگیرم و پست مدرنیسم اشاره کرد. ۳ جریانی که با یکدیگر استفاده از جایگزین قبلی ها کردند. اما از همان زمان، مطالعات فرهنگی و جنبش ... می ۶۸ از نوع متفاوتی از جنبش ها و ... کردند. جنبش ها و ... کردند. جنبش ها و ... کردند.